

اول متحرک دوم ساکن و در تقطیع دو الف نویسنده آمد  
 فعلن و اراید و همچنین واوا طاو و کس و واو که در تقطیع دو واو  
 مرقوم می شود اول متحرک دوم ساکن طاو و کس فعلان و واو  
 و فعلان و مثلین و او یای است که مفعول می شود و مکسوب  
 نیست و از سیر کردن کسره بهم رسیده مانند یای که بعد کسره رای  
 سر و بعد نون فعان و جان و نهان چنانچه درین بیت مفعول می شود  
 و مرقوم نمیگردد در دوستان اه و فعان من است کما  
 جان طیب درو نهان من است و این یارا در تقطیع منویسید  
 با بصورت در دیگری مفتعلن اه فاعل من فی  
 منت فاعلن کاهش جاب منفعلن فی طیب فاعلن و در نهان مفتعلن  
 فی منت فاعلن و حرف مشدود نزدیک عروضیان و حرف است

یعنی حرف حرکت و سکون لفظ موزون برابر حرف و حرکت  
و سکون لفظ میزان باشد و لازم است که حرکات موزون و  
میزان یکی باشد پس حرکت خواه ضم بود خواه فتح و خواه کسر  
برابر یکدیگر می باشد و سکون برابر سکون را قلم گوید رفع  
و ضم پیش و نصب فتح و زجر و کساست زیر و خفض و کسر  
اینها طوطی بر وزن فعل است و واو ساکن برابر عین ساکن  
و کسر طاء دوم برابر صمد لام و یای طوطی برابر نون ساکن  
و همچنین بیل بر وزن فعل است و عا رک بر وزن فعل  
و هر حرف که ملفوظ باشد در تقطیع معتبر است اما اگر چه در کتابت  
نمود و هر حرف که ملفوظ نباشد در تقطیع نباشد اگر چه  
در کتابت بود بدان که الف معدوده نزدیک عرو ضیان در وقت

بلکه ما قبل او مضموم خوانده میشود پس این واو را در تقطیع معتبر  
 ندانند چنان که درین دو بیت دارم صیغهی چهارم برافروخته  
 بیدار جفا کرستم امضت او عاشق دیگر است و من عاشق او  
 پروانه صفت سوخته سوخته و اگر این واو مفلوظ شود در تقطیع  
 معتبر باشد چنانکه در بیت اول و دوم این بیت گرسخوق او  
 بخوشتم باوه نوشتم می برد و ربا دارا و خورشتم گل فروشم می برد  
 پس گریه ضعیف از درد دوری تا در سطح ناله گاهی در بر  
 گاهی بدوشتم می برد بدانکه او عطف را در شعر فارسی بهتر از است  
 که حتی الامکان محقق خوانند و در صورتیکه اخفا ممکن نباشد و  
 این قسم کم در شعر واقع میشود و در شعر فارسی در بعضی مواضع محقق  
 می باشد و در اکثر مواضع مفتوح مفلوظ میشود و در عربی البتّه مفتوح

اول ساکن متحرک ابتدا و در تقطیع دو حرف نونند مثل

فخرج و خرم که در تقطیع فخرج و خرم بر وزن فعلن است الف وصل  
اگر در کلام فارسی ملفوظ شود در تقطیع اعتبار است و گاهی حرکت او نقل

کرده با قبل و هند و حذف کنند پس در این وقت در تقطیع مکتوب

نباید مثال ملفوظ این بیت است هر کجا حرفی زوایح سینه مامی رود

لله از سر مندی گویا صوامی رود مثال و ثانی بیت نخستن و عم

این دو بیت پیغامی توان تسخیر کردن ماست کیبارا چو بوی

گل نسیم میرد از جان و دل مارا بان گرو باد از دور و دل بر خورشید

مسحوم فضای سینه من تنگ دارد کوه و صحارا و این الف را بنا بر آن

الف وصل گویند که بسبب اول لفظ حرف ساکن میرد و با و

می تابدان رسید و او عطف اکثر در کلام فارسی ملفوظ نمی شود بلکه

شود حکم موقوف ندارد و اگر در آخر بیت واقع شود حکم موقوفه  
 دارد و در حساب حرف ساکن است که در حساب تا خط  
 نقاب گرفته سطر بهم خورده کاف تا ب گرفته و اگر قبل

این بار با اشباع خوانند آنوقت در میان بیت فیور حکم  
 ساکن باشد چنانکه خنده چه کنی بگترین و دیگر

تأسی است که پیش از یک ساکن باشد چون مفت و گفت

ورفت و حقت و چون در میان بیت واقع شود بحسب حرف

متحرک باشد و اگر در آخر بود بحسب باشد نشاء

به بلوی من و زرقیب جام گرفت گل تدرقی من رنگ به فام

گرفت و اگر در آخر بود بحسب ساکن باشد

سه زان نرگ مست سعد ولم با دو پرست نون ساکن

متعلقات مثل جانی زید و عمر یعنی اندر ملازید و عمر و همچنین ولو  
تو در و چو و آنچه اگر مملو با سید محسوس است و الا محسوس است مثال  
اول هرگز است باز نشد هیچم و سب تو اه ای سپر از اینهمه  
عزم و ادب تو مثال دوم بی سیر لایه در گل و اعذار نمی کنند  
هرزه گوئیهای بدلیل بیدمان نمی کند و در خواب و خوان و اشغال  
ان نیز در تقطیع محسوس است زیرا که مملو غمی است و حیاتی خراب  
میخواهد که در چشم من ایدر می تو این خیالی است که در خاطر خواب  
افتاده و دیگر ای است که بیان حرکت ماقبل نوشت همیشه  
مملو نگیرد و مانند خنده و گریه در بین بیت سه در دل  
گفتم تفان کرد خوابی بین گریه کردم خنده زد و بی اعتباری  
به بین و همچنین در که وجه و سه و اینها اگر در میان مصراع واقع  
شود

همچو شکر و صبر و این دو ساکن در میان مصراع واقع شوند ساکن  
 دوم در حساب حرف متحرک باشد مثل بار جو فاعلن //  
 این جو فاعلن شکر کو فاعلن بنا بر آن که در میان مصراع  
 دو حرف ساکن نیاید مگر الف و نون که هر دو قدر  
 حکم یک سال از جهت سبک بودن حرف مدیان و اگر این دو  
 ساکن در آخر مصراع واقع شوند در حکم دو ساکن باشد  
 گفت اری کرو فاعلن مکر مکر الفین دیده ام از زید و مکر  
 و اگر بعد حرف مدد و حرف مدد و حرف ساکن واقع شوند در میان  
 مصراع باشد و اگر آن دو ساکن متقابل یک متحرک باشد ساکن اول  
 متحرک شود و ساکن دوم در تقطیع ساقط گردد کار و یکیش کشت  
 کشت سب را تقطیع کار یکیش فاعلتن کو شس یکیش

هرگاه بعد حرف مد در میان مصراع واقع شود محسوب در قطع  
نباشد و مد و بفتح میم و تشدید دال مبدل و باز دای و تالی فوقانی  
حرف علیّه است که ساکن باشد و حرکت ما قبل او موافق بود  
یعنی د او ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور و الف  
خوابیده منفتوح ما قبل می باشد و حرف علت در نقطه  
و ای جمع اند مثل خیابان و چنین و چون اگر در آخر مصراع واقع  
شود محسوب در قطع است تو سنگین دل شدی من آهین  
جان چنان دل را نشاید خچین جان و اگر در نقطه بعد  
حرف مدون نباشد بلکه حرف دیگر بود مثل بار و دلدار و  
حرف اول مد باشد و در مع فون نباشد بلکه حرف دیگر  
بود مانند من و عون و عین و یا هیچ یکی ازین دو نباشد



بفتح بار موصده و سکون حاء مهمله و ان در وقت و یا  
 است و او از ان مظهر منحصر اند در سکه کن سبب  
 و و ثروفا صله سبب و و قسم است خفیف و ثقیل سبب  
 کلمه و و حرفی را گویند که حرف اول او متحرک و دوم  
 ساکن مثل کل و مل و سبب ثقیل نیز کلمه و و حرفی را  
 گویند که هر دو حرف او متحرک باشد مانند کلمه و کلمه  
 بفتح حین کاف فارسی و لام و کلمه کبر اول حرف  
 که در امثال این الفاظ می نویسند از برای بیان  
 حرکت ما قبل است و ملفوظ نیست پس باین اعتبار  
 در کلمه و کلمه دو حرف اند که حرف اول چنان که از ظاهر  
 معلوم میشود و اول را خفیف و دوم را ثقیل بنا بر ان

فاعلان ماس فاعلن واگر هر دوسا کن در برابر دو متحرک  
واقع شوند هر دو متحرک شوند زرم شود کار و چون زرم شود گوشت کو

تعطیلش زرم شود مفتعلن کار و جو مفتعلن زرم شود مفتعلن  
گوشت کو مفتعلن واگر سه سا کن در رخ صدع واقع شوند سا کن

اخر سا قطره در زهرانکه در روزان شود سه سا کن جمع نمیشوند

نیمت شب کز تف دل این بیاب نشوخت گرمی خون جگر در نظم  
آب نشوخت هر چه بزرگ معشوق بود دل سوز است نقص عشق

که پروانه آفتاب نشوخت و باید که حروف موقوف غیر مکتوب و مکتوب  
غیر موقوف را در آنچه مذکور شد منحصراً ندانند که عرض تشبیه بود بعضی از صورتها

ببینان انحصار و الله اعلم بحقایق الاسرار میزان بگسیرم و سکون یا و تختانی  
وزیر منقوطه ترازو و عروضیان وزن کردن شعرا گویند و آن را بحر میخوانند

میم مفتوح و راء مهمله وقاف نیز مفعول است از فرق  
 بالفتح جدا کردن است و چون دروند مفروق دو حرف  
 متحرک جدا بودند در میان ایشان حرف ساکن جایز  
 شده بود وند مفروق نام کردند فاصله بر دو قسم است  
 صفی و کبری فاصده صفی کلمه چهار حرفی را گویند که  
 حرف اول او متحرک باشد و حرف چهارم ساکن مانند  
 صبا و نهما و فاصده کبری کلمه پنج حرفی را گویند که چهار  
 حرف اول او متحرک باشد و حرف پنجم ساکن مثل  
 فکنه و شکنه و تمام این ارکان درین کلمات جمع اند  
 بی کل خشت لاله چمن سنگرم صفی بضم صاد مهمله و سکون  
 غین معجز و راء مهمله و الف خور و تر مونت اصف که صغیر

گفتند که یک متحرک و دیگری ساکن در گفتن سبکتر است  
از دو متحرک متواتر خفیف بفتح خامی مجموع کسره فاو سکون  
یا می تحتانی و فاو ر لغت سبک است و ثقیل بنا و ثلثه  
وقاف بروزن کریم کران و تیزیز بر دو قسم مجموع و مفروق  
و تد مجموع کلمه سه حرفی را گویند که دو حرف اول متحرک  
باشند و حرف سیوم ساکن چنانکه چمن و سمن  
و تد مفروق کلمه سه حرفی را گویند که حرف اول و  
متحرک باشد و دوم ساکن و سیوم متحرک چنانچه  
لله و زالم و مجموع عجم و عین مهله معول است  
از جمع بفتح که کرد و دن است چون در و تد مجموع  
دو حرف متحرک با هم جمع بودند و تد مجموع گفتند مفروق

بنابر آن بیت گویند که بیت بفتح باء موصده و سکون بایمی  
 تختانی و تانی فوقانی در لغت خانه است و تشبیه دارند  
 بیت شعرا با کسر را به بیت شمع بفتح سین معی و سکون  
 عین مهند کرده که موی است و خانه غریبان صحرائشین  
 از پلاس می باشد و وجه مشابهت عزت و اعتبار است  
 یعنی چنانکه خانه را پیش مردم عزت و اعتبار است بیت  
 شعرا را نیز پیش مردم عزت و اعتبار است باید  
 دانست که چون بیت را خانه تشبیه کرده اند و خانه غریبان  
 صحرائشین مرکب از رسیمان و بیخ و ستون و پلاس است  
 اجزاء بیت شعرا بنام اجزاء بیت شعر بفتح خوانند  
 سبب بفتختین سین مهند و باء موصده رسیمان اسباب

افعل تفضیل است و همچنین کبری بضم کاف تازی و بای  
موجده و را او جمله بزرگتر نوشت اگر که صیغه فعل التفضیل است

پس کلمه چهار حرفی را صغری و پنج حرفی را کبری گفتن  
مناسب است چون این را دانستی بدانکه تالیف کلام هوزون

در هیچ یکی ازین ارکان سه گانه بی ترکیب با یکدیگر خوب  
نمی باشد نه از اسباب تنها چنانکه هر دم داریم پیش

زاری از غم تا کی زارم داری و نه از او تا د

سویم از گذر گسلی زهای عجب زهای عجب برویت از نظر

کنم زهای طرب زهای طرب و نه از فواصل پیرایش

لب و خوشش بسرا بسرد و خوشت بنور مرا پس

تالیف کلام از اجتماع ارکان مذکور لابد است بی شک

یا وضم لام مستفعلن بضم میم و سکون سین و فتح تا و سکون  
 فا و کسر عین و ضم لام مفاعلاتن بفتح میم و کسر عین و فتح لام بضم  
 تا و مفتاحلن بضم میم و فتح تا و کسر عین و ضم لام فاعلاتن بکسر  
 عین و ضم تا ثمرات بفتح میم و سکون فا و ضم عین و سکون  
 واو و ضم تا و ازین ارکان ثمانیه دور کن خامسی اندوان بضم  
 لام کلمه پنجم حرفی است یعنی فعولن و فاعلن و باقی شش  
 ارکان سباعی اندوان بضم کلمه هفت حرفی است و این ارکان  
 را عروضیان افاعیل و تفاعیل و مفاعیل و افعال خوانند  
 بنابراین که افعال آن را از فا و عین و لام گرفته اند و اصول  
 او از آن عروض از پنج حرف کمتر و از هفت حرف بیشتر  
 نباشد و برای که از تکرار ارکان و یا از ترکیب بعضی با بعضی

بالفتح جمع ان ووتد بفتح تین و او و تا و قوفانی و دال مہدی منج  
 و تا و بالفتح جمع آمدہ فاصدہ بفا و صا و مہلہ ستون خیرہ فواصل  
 بفتح اول و کہ چہا ر جمع است خیرہ بفتح حامی منقوط و سکون  
 یا و تختانی خانہ کہ از پلاس یا کر پاسکس اند خبر و حرف را  
 سبب گویند و خبر است حرف را و تہ خوانند و جزو جہا حرف  
 و پنج حرف را فاصدہ از بہر آنکہ کلرد دو حرفی بواسطہ یکی حرف  
 ضعیف تراست از کلر سکہ حرف و سکہ حرف ضعیف  
 تراست از کلر چہا حرف و چہا حرف ضعیف است از کلر  
 پنج حرف چنانکہ ریمان ضعیف تراست از پنج و پنج از  
 ستون بداند ارکان کہ بجو را از انہا مرکب اند عروضیان و  
 ہشت نقطہ منحصر یافتہ فہولن بفتح فواضع عین و سکون



و کح خاصه عجم است که عرب در آن شعر گویند و آن  
جدید و قریب و متنش کامل است و یازده بحر باقی مشترک دارند  
در میان عرب و عجم و آن هزج و رجز و رمل و منسرح و مضارع  
و مقتضب و ثبث و سریع و خفیف و متقارب و متدارک  
است دانسته باشی که اکثر بر آنند که شعر کم از یک بیت نمی‌کنند  
و هر بیت دو مصراع دارد و مصراع و مصراع بی الف نیمه بیت را  
بنام بران گویند که مصراع بکر می‌گویند و سکون صاد می‌دهد و راوعین  
مهادت یک پایه از دو طبقه است و وجه سطر است آن  
که چنانکه از دو طبقه هر کدام طبقه را خواهند بنام کردند  
یا یک بنامند و چون هر دو را بنامند یک در باب سطر چنان از  
بیت هر کدام مصراع را خوانند بی‌صغیر و بجز خوانند و رکن اول

حل می شود فزوده اند طویل مدید و سبیط و واف کامل هرچ  
تجزیر مل شرح مضارع مقتضب محبتت سریع جدید فریب  
خفیف متشکل متقارب متدارک و ودوة المتبرین نصیر  
الدین در معیار الا شفا ربیت و یک بگرفته و مجور مذکور  
را را قم این سطور منظوم ساخته همه فزوده بحر ای  
پارسی عر طویل و مدید و سبیط است و واف و کمر کامل است  
و هیچ هم رجز باز رمل شرح بعد از آن باشد حاضر مضارع بود  
مقتضب باز محبتت سریع و جدید و قریب ظاهر خفیف تشاکل  
تقارب تدارک بگیر اسم فاعل تواریخ مصادره و ازین فزوده  
بحر مذکور هیچ اول که طویل و مدید و سبیط و واف و کامل است  
مخصوص زبان عرب باین معنی که بحر درین بحر شکر کنند گویند  
و

گویند بفتح ضا و معجز و سکون را و عهد و با می موجوده زیرا که ضرب  
در لغت نوع و کونه و مانند است و ضرب مانند عروض است  
چرا که هر دو مصراع اند و هر رکن که در میان صد و عروض  
و ابتدا و ضرب واقع شد و حشو گویند بفتح حاء و عهد و سکون شین  
منقوط و حشو در لغت چند است که ازو بالعمد برکنند و چه  
مناسب ظاهر است و این ارکان را یکی از شعرا نظم نموده  
صورت و عروض و ابتدا آنکه ضرب آن چیز که در میان باشد  
حسوت رکن سالم می باشد و غیر سالم سالم بین عهد  
و کسر لام آن است که بر اصل وضع خود باشد در نقصان  
و زیاده و ملاقع مگر و مانند مفاعیلان که در اصل مفاعیلین  
بود در میان بن الف زیاد کرده شده و نقصان چنانکه مفاعیل

مصرع اول را صدر گویند بقیع صاد و سکون وال و راهمهاتین زیر که  
صدر و نعت اول جزا خوانند و کن از مصرع اول را عرض  
نصبتین عین مهلتین و سکون واو و صاد و معجز بواسطه ان که  
عرض و نعت سکون است با بر بیت و ثنات ان نیز  
برین رکن است که با این رکن قرار یابد و مصرع بی او تمام نشود  
معلوم نمرد که بیت از کدام حکم است و رکن اول مصرع ثانی را  
ابتدا گویند بجزیره و سکون با و موصد و کسرامی فوقانی و دلیل  
مهمه زیر که در آغاز مصرع ثانی واقع و ابتدا آغاز کردن  
تا و نام هر دو امتیاز باشد و فرق بعکس نکرند از چهار آنکه  
هرگاه رکن اول مصرع اول را صدر نام کردند لا بد است که رکن  
اول مصرع ثانی را ابتدا گویند و رکن اخر مصرع ثانی را ضرب

و غیر از بحره شعر نیز در کتب مشتمل است بر انواع مطالب و قسام  
 مقاصد و اطلاق بحر بر میزان نیز شایع است در شرح  
 چون پنج بحر اول از بحر مذکور مخصوصا بحرب بودند ابتدا  
 از بحر هزج کرده شد که مشترک است در عرب و عجم هر پنج  
 مثنوی سالم را با بیان شرح فقهتین با و زا و منقوطه و صمیم گویند که  
 اول با سر و خوش اندیشه است و عرب بیشتر اشعاری که  
 با و از خوش و صوت و لکش در عنا و سر و منجوا نند و این بحر است  
 و مثنوی از بهر آن خوانند که مثنوی بنا و مثلثه بر وزن مالمع است و  
 در لغت هشت کرده شد، مطبق از ثمانیه بفتح ثا و کسر  
 نون و یای تحتانی و ثانی فوقانی که معنی هشت است و این  
 بحر هشت رکن دارد و سالم بین هله و کسر لام در نقصان را

در مفاصل این کجرف فون و رکن غیر سالم را مرفف گویند  
و غیر سالم این باشد که در وقتگیری واقع شود و زیادت  
یا نقصان مانند مفاصلان و مرفف بضم هم و زا و متقطعه  
و فتح حار مهله و خا تعیر رکن را زحاف خوانند یکبار اول  
جمع زحف بفتح اول و سکون دوم و زحف در لغت  
از اصل دور افتاد است و سهم زحف تری که  
از نشانه جدا افتد و در ضمن عوض زحف مستعمل است  
بلکه زحاف که لفظ جمع است مستعمل است و زحافات و لاز  
حیف نیز آمده است بحرف چا که گفتیم در لغت بمعنی دریا است  
و عروضیان کلام موزون بحر بنابر آن گفتند که چنان که دریا  
مستعمل است بر انواع چیزها از در و مرجان و نباتات و حیوانات

تمام کردن است و زیاده کردن الف را تسبیح گفتن مناسب است  
 و اگر مصراع ازین وزن یا مصراع وزن گذشته جمع شود  
 باین مقدار تفاوت و ناموزون نمرد و خرج مثنوی مقبوض  
 مفاعیلن است بار مثالش دلم برون شد از غم  
 غمت ز دل برون نشد زبون شدم ز دست غم  
 غمت ز من زبون نشد مقبوض بقیاب و باد موحده  
 و صا و معی مفعول است از قبض بالفتح و ان در اصطلاح  
 انداختن حرف ساکن بنحی که بای مفاعیلین است مفاعیلن  
 بماند و رکنی را که در وقت قبض واقع شده بواسطه ان مقبوض  
 گویند که از حرفی گرفته شده است و قبض گرفتن است  
 دانسته باینکه که اساسی رکنی که در ان رصاف واقع

خوانند و در ارکان او ز صاف و تغیر واقع نیست و در هر مخرج او

چهار رکن مفا عین می باشد مثال ملا و حشش نگاهن و او سر  
مشتق رسیدنها که از خود می رود و صادرش از گشته و دیدهها

بزخ شمن مسنج مفا عین مفا عین مفا عین مفا عین

دو بار مثالش زهی رویت بخون کل و انت غنچه خند

قدرت سرور و این دل شطت ریجان باغ جان درین بیت

عروض و ضرب مسنج است و باقی ارکان سالم مسنج بین

همه بار و موجه و غین معجزه روزن مرصع صاحب تسبیح و

ان و را صطلح عروضیان زیاده کردن الف است در میان

سبب خفیف که در آخر رکن کسین مفا عین است مفا عین

شود و این رکن را مسنج بنا بران گویند که تسبیح و رفت



اشتر فاعلین مفاعیلین چهار بار مثال عس سرورین  
 و می بنشین خانہ را گلستان کن یک دو جام می بر عس  
 دور نوش گردان کن دریس بیت چهار رکن اشتر است  
 چهار رکن سالم شتر بفتح شین منقوط و سکون تا و فوقانی  
 و رای اهد و را صطلوح انداختن میم و یای مفاعیلین است  
 فاعلین باندور کن را که شتر در واقع است اشتر گویند بنابر  
 که شتر در لغت نقصان و عیب است و چون از کلمه حرفی از اول  
 و حرفی از اول و وسط افتاد ان کلمه ناقص و معیوب گویند و مزج  
 شمن از ضرب مفعول مفاعیلین چهار بار مثال عس  
 گل خیمه بجزاز و خیار هوسی داری پای گلستان نکره  
 دسترت داری درین بیت چهار رکن از ضرب است و چهار